

درس یکصد و چهل و سوم

نحوه وحدت واجب الوجود (2)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
فی آن واجب الوجود واحدًا لا بمعنی آن نوعه منحصرٌ فی شخصه.

اشکال مرحوم آخوند به قائلین به وحدت نوعی برای واجب الوجود

این فصل در وحدت واجب الوجود است و بحث از وحدت به این معنی که اثبات نوعیت برای واجب الوجود می‌کند ولی آن نوعیت را نوعیت واحد می‌داند. یعنی گرچه مفهومی است که دال بر اکثرین است ولی این مفهوم مصداق واحدی بیشتر ندارد، مانند مفهوم شمس که مصداق واحد بیشتر ندارد ولی این مفهوم دال بر افراد اکثرین می‌تواند باشد. همین‌طور مفهوم واجب الوجود يك مفهومی است که ممکن است بر افراد کثیری دلالت کند بما أن هذه الطبيعة یُمكنُ أن یصدُقَ له افرادٌ متعددهٌ فی کلّ طبیعه و قولوا هكذا. هر طبیعتی بماهیته دلالت بر افراد کثیری دارد؛ حالا یا آن افراد کثیر تحقق خارجی دارند یا آن افراد کثیر تحقق خارجی ندارند. آن افرادی که تحقق خارجی ندارند، یا اینکه ممکن است تحقق خارجی داشته باشند مانند شمس، شمس يك طبیعت نوعیه‌ای است که دال بر کثیرین است: یا مانند آنهایی که معتقدند به اینکه عنقایی وجود دارد و دارای این خصوصیات است. این طبیعت در خارج يك فرد دارد ولی باز می‌توان مانند او را هم در خارج تصویر کرد و اشکالی پیش نمی‌آید. یا مانند باری تعالی که در خارج يك فرد بیشتر ندارد و تحقق ثانی برای این فرد محال است. افرادی که قائل به این مسئله و این مطلب هستند مانند موافق¹ اینها قائل به نوعیت مفهوم واجب الوجود هستند؛ اگرچه در خارج يك فرد بیشتر ندارد و فرد ثانی هم برای او مستحیل خواهد بود. در هر صورت اثبات نوعیت برای واجب کرده‌اند. اثبات نوعیت مقتضی اثبات ماهیت است و از این نقطه نظر مرحوم آخوند بر ایشان ایراد وارد می‌کنند.

فصل (5)

فی آن واجب الوجود واحدٌ

لا بمعنی آن نوعه منحصرٌ فی شخصه علی ما توهم إذ لا نوعٌ لحقیقه الوجود كما مرّ فمجردٌ کونه متشخصًا بنفس ذاته لا یوجب استحالة واجب الوجود الآخر من دون الرجوع إلى البرهان.²
«منظور ما از وحدت واجب الوجود این نیست که يك نوعی داشته باشد و آن نوع منحصر در شخص واجب الوجود باشد همان‌طور که این‌طور تصویر شده است، زیرا همان‌طور که گذشت برای حقیقت وجود، نوع قابل تصور نیست، (چون وجود مافوق ماهیت است و مافوق حدود و مافوق رسوم است و هر چیزی که داخل در حد نگنجد نمی‌تواند مقوم ماهیت باشد و ماهیت از او ترکیب شده باشد.) اینکه ما می‌گوییم: بنفس ذاته تشخص دارد و تشخص او احتیاج به غیر ندارد، مجرد تشخص این ذات واجب الوجود به‌تنهایی کفایت نمی‌کند که ما بی‌نیاز از برهان باشیم بلکه ممکن است که واجب الوجود تشخص بذاته را داشته باشد.»

در عین حال شخصی - لقائل أن یقول - بگوید: ما يك واجب الوجود دیگری هم داشته باشیم، آن هم تشخص بذاته داشته باشد. یعنی همان‌طوری که این واجب الوجود، متشخص به ذات است و محتاج به

¹ . المواقف، ص 478.

² . الحکمة المتعالیه، ج 1، ص 129.

غیر نیست و از ناحیه غیر برای او تشخیص نیامده است [یک واجب الوجود دیگری هم داشته باشیم که تشخیص بذاته داشته باشد]. چون تشخیص برای ما از ناحیه غیر می‌آید و از ناحیه علت می‌آید اما در واجب الوجود، تشخیص واجب الوجود و تعینش بنفس ذاته است؛ یعنی به این معنی که نفس تصور وجود اقتضای استغنائی او را از غیر می‌کند، یعنی نفس تصور وجود، مقتضی برای تشخیص است ولی در ما این‌طور نیست، نفس تصور ماهیت ما اقتضای تشخیص را نمی‌کند، تا مادامی که وجود نیاید و در خارج به او ضمیمه نشود. حالا وجود هم که می‌خواهد بیاید و به ماهیت ضمیمه بشود - ضمیمه شدن، به معنای اصطلاحی نیست که شیئی قبلاً باشد، بلکه یعنی این وجود بیاید و این ماهیت را محقق کند - افاضه این وجود باز نیاز به علت دارد.

پس شما ببینید که خود ماهیات در عوالم ماهیت، صرفاً اقتضای تشخیص را نمی‌کند؛ لعل اینکه ماهیاتی هستند و اصلاً تشخیص خارجی ندارند. ممکن است شما الآن در ذهن خودتان بسیاری از ماهیات را تصور کنید که وجود خارجی ندارند؛ يك حیوانی که دهتا سر داشته باشد وجود خارجی ندارد. پس نفس خود ماهیت به‌تنهایی اقتضای تشخیص را نمی‌کند. چطور اینکه ما این بحث را در مورد لوازم ذاتی ماهیت گفتیم. در آنجا گفتیم که نفس تصور ماهیت اقتضای لوازم ذاتی‌اش را می‌کند. یعنی اگر شما يك مثلی را تصور کردید نفس تصور مثلت اقتضای زوایای ثلاث را می‌کند؛ بخواهید یا نخواهید.

تأثیر تصور ماهیت در تحقق بهشت و جهنم

حالا آیا نفس تصور ماهیت اقتضای وجود را می‌کند؟ نه، اقتضای وجود را نمی‌کند. شما ماهیت را تصور می‌کنید و وجود هم ندارند. اگر انسان نفس تصورش اقتضای وجود خارجی را می‌کرد که او ایلا بود و هر چه دلش می‌خواست به ذهنش می‌آورد و در خارج هم برایش می‌بود. نمی‌شود، ما قدرتمان محدود است. بله، نفس تصور بهشت و نفس خاص، در خارج خودش موجد است، یعنی خودش محقق این مسئله است. حالا آیا این در بهشت هست و برای انسان می‌آید یا نفس خاص، خودش درست می‌کند؟ شما تحقیق کردید که کدام درست است؟

تلمیذ: خودش درست می‌کند.

تلمیذ: «العالم یخلق بهمه»

استاد: خب حالا آیا بهشت عرفاء هستند؟!

تلمیذ: نه، بنده در همین دنیا را عرض می‌کنم. این نفس تصور ماهیت را ایجاد می‌کند در خارج

به وجود.

استاد: عارف این کار را می‌کند. خب حالا در بهشت را می‌گویید!

تلمیذ: هر وقت به بهشت برسیم ...

استاد: در هر صورت اینجا این‌طوری است دیگر. حالا هست و آن وجود با خاص تطبیق می‌کند.

آخر از این کلک‌ها خدا خیلی سر ما می‌زند!! ما يك مقدار به کارهایش وارد شدیم!! فرموده: ﴿فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾! بعد آن طرف هم گفت که گول این حرف‌ها را نخورید، آنجا خودش وارد است که چه خواست‌هایی را بدهد و چه خواست‌هایی را ندهد!! همان‌طور که يك بچه هر خواستی از او متمشی نیست!! حالا داریم شوخی می‌کنیم، البته ممکن است بعضی‌هایش هم جدی باشد!!

تلمیذ: این يك امر قهری است که هر خواسته‌ای بستگی به شاکله طرف و تصورات طرف دارد.

این يك امر قهری است و هر کسی در محدوده خودش فکر می‌کند.

استاد: حالا صحبت سر این است که آیا ما با خواست‌های در عالم دنیا به آخرت می‌رویم، یعنی

در عالم آخرت هم همین خواست‌ها را داریم یا اینکه اصلاً در آنجا تبدیل موضوع می‌شود؟ لذا حالا اگر

¹ . سوره زخرف (43) آیه 71.

يك كسى بخواهد در آنجا به بعضى از نعمات مشغول باشد معلوم نيست چنين خبرهاى باشد، اصلاً آنجا تبديل موضوع مى‌شود!! در هر صورت خلاصه اوستا كريم خودش خوب بلد است و خلاصه دو سرش در دستش مى‌باشد!

تلميز: تبديل موضوع مى‌شود يا اينكه يك مرتبه ديگرى از ظهور و بروز داريم. يعنى يك مرتبه از انسان ظهور و بروز دارد كه اين مرتبه دنيايى ظهور و بروزش در همين خواسته‌هاست؟ استاد: عرض نكردم تبديل موضوع است كه حيوان بشود. نه، آن يك مظهرى است و الآن هم يك مظهر است. چون مسئله انسانيت و حقيقت انسانيت به اين خواست‌هاى مادى و شهوانى نيست. يعنى اين خواست‌هاى مادى و شهوانى ظهور مرتبه حيوانيت انسان است، نه مرتبه انسانيت او. در مرتبه انسانيت انسان نكاح معنى ندارد، در مرتبه انسانيت انسان اكل و شرب ندارد. اين اكل و شرب و رشد و نمو و ورود و خروج و امثال ذلك تمام اينها براى مراحل حيوانيت است، حيوان اين‌طور است. چون انسان در بقاء خودش نيازى به اينها دارد خداوند در وجود انسان از مرتبه حيوانيت قرار داده است؛ به خاطر اين جهت است. چرا ملائكه توليد تناسل ندارند؟ چون حيوان نيستند. چرا اكل و شرب ندارند؟ چون حيوان نيستند. رزق آنها نحو ديگرى است. آنها رزقشان به افاضه به علم است، علم بر آنها افاضه مى‌شود؛ يك علمى كه اگر يك ذره‌اش به ما افاضه بشود تا دنيا دنياست دست از خواب و خوراك بر مى‌داريم! گيرمان نمى‌آيد! خدا سر ما را به همين چيزها گرم كرده است. ما را اينجا آورده است و با اين چيزها مشغول كرده است و از آن حرف‌ها خبرى نيست. مگر اينكه يكي زرنگ باشد و خدا تايبيدش بكد و يك جورى مسائل را متوجه بشود! حالا آن طرف قضيه كه مى‌رود، خلاصه از اين خبرها نيست. مى‌گفت: آن بهشتى كه از اين چيزها نداشته باشد من آن را نمى‌خواهم!! صحبت اين است كه ما خيال مى‌كنيم خبرى نيست. حالا مى‌گوئيم: نكند سيب و گلابى و پرتقالش هم اين‌طورى باشد! يعنى آن طرف تبديل موضوع و اين حرف‌ها باشد و (فيها ما تشتهي) يعنى حدود اشتها تغيير و تبديل داشته باشد! ولى ظاهراً مثل اينكه اين يك قلمش هست، خيلى ناراحت نشويم! هندوانه‌اى و خربزه‌اى و پرتقالى و از اين چيزها ظاهراً هست!

تلميز: آيه هست كه اين چيزهاى كه در آنجا مى‌دهند اهل بهشت مى‌گويند: اينها را كه در دنيا هم خورديم. يعنى همين ميوه‌هاى دنيايى آنجا هست.

استاد: دنيا نيست. نه خير، آن صورت و حقيقتش همين ميوه در دنيا به اين صورت است و بعد در آنجا به آن صورت ديگر است.

تلميز: حالا مى‌شود گفت كه اينجا آن حقائق را كه مى‌بينيم مى‌فهميم آنچه كه هست آن برداشت خود ما است. مى‌گوئيم: اينكه ما اينجا يك سيب مى‌بينيم درست نبوده است آن حقيقتش بوده ما متوجه نبوديم.

استاد: نه، اين سيب هم حقيقت دارد، منتها كيفيت نظر به اين و استحصالش و استقلالش و فقط ماده پنداشتنش و او را از مجرد جدا كردنش است؛ اين معنى هست.

تلميز: مطرح فرموديد كه حضرت آقا در معاد شناسى در آنجا اين موضوع را دارند كه يك سري از موارد قرآن برگشت به تمثيلات دارند. بنابر اين فرمايش شما كه مى‌فرماييد: در اينجا حقيقت اين سيب و... و اكل و شرب هم هست درحالى كه آن عالم، عالم مجردات است در عالم مجردات اكل و شرب معنى ندارد!

استاد: چرا اكل و شرب به مناسبت با خودش معنى دارد.

تلميز: چه فرقى بين ما و ملك مى‌كند؟! كسى كه ماده را از دست داده به آن عالم رفته و حالا به تجرد رسيده، فرق بين ملك و انسان از اين حيث چيست؟

استاد: فرق ما با ملك در اين است كه در حقيقت ملك اصلاً استفاده و سنخيت با صورت در آنجا وجود ندارد؛ به عبارت ديگر ملائكه از نقطه نظر حقيقت نوعيه و ماهويه خودشان به يك كيفيتى هستند

که نحوه رشد آنها و نحوه کمال آنها به استفاده از این حقائق صوری نیست.

کیفیت نعمات بهشتی و معجزات ائمه و انبیاء در عالم ماده و صورت

تلمیذ: پس در این صورت این مواد فقط در عالم صورت معنی دارد.

استاد: اینها فقط در صورت است. بله، در آن حقیقت که اصلاً ماده‌ای نیست در آنجا اصلاً چیزی نیست. آیه **﴿كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا﴾**¹ از آن قبیل است. یا اینکه در صورت [برزخی است].

تلمیذ: **﴿وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا﴾** یعنی چه؟

استاد: **﴿وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا﴾** یعنی از همین اطعمه.

تلمیذ: اطعمه مادی دنیا است؟

استاد: بله، یعنی آن حقائق صوری به صورت طعام مادی برایشان می‌آید. منتها یا اینکه به جسم تبدیل می‌شود یا اینکه به جسم تبدیل نمی‌شود بلکه در همان مرحله صورت باقی می‌ماند. به عبارت دیگر نه اینکه حضرت زکریا يك طبق خارجی دو کیلویی یا سه کیلویی که اگر همان را روی ترازو بگذارند سه کیلو است در مقابلش دید، بلکه حضرت زکریا در نفس مکاشفه‌ای که داشته، این نعم صوری را در کنار حضرت مریم دیده است. در کنار او دیده، نه به معنای کنار مکانی است بلکه در جنب حضرت مریم این نعم صوری را مشاهده کرده است.

تلمیذ: در حقیقت همان بهشت بوده است.

استاد: بله، همین نعمت‌های بهشتی است. یعنی این فواکه بهشتی را که به صورت ماده کیلویی نیامده در کنار حضرت مریم مشاهده کرده است، به طوری که اگر شخص دیگری وارد در آن اتاق بشود چنین چیزی را نمی‌بیند. چون چشم از نقطه نظر فیزیکی باید به ماده برخورد کند تا اینکه بتواند مشاهده کند و این خارج از حدود ماده است لذا ندیده است. این طور می‌توانیم معنی کنیم.

تلمیذ: شاید هم وجود خارجی داشته باشد!

استاد: همین، عرض من هم به عنوان يك طرف صحبت بود. یا اینکه ممکن است وجود خارجی هم داشته باشد. یا درباره قضیه حضرت زهرا سلام الله علیها که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدند و چیزی در خانه نبود و حضرت زهرا مانده بود که چه کار کند، چون هیچ چیز نداشتند که بیآورند و جلوبشان بگذارند، يك دفعه دعا کردند و يك طبقی آمد.² ممکن است که آن طبق هم همین جنبه نوری

¹ . سوره آل عمران (3) آیه 37. معاد شناسی، ج 2، ص 227:

«هر وقت حضرت زکریا در محراب عبادت نزد حضرت مریم می‌آمد، در نزد او از میوه‌های بهشتی و روزی‌های معنوی می‌یافت.»

² . بحار الأنوار، ج 43، ص 29:

«أقول قال الزمخشري في الكشاف عند ذكر قصة زكريا و مريم و عن النبي صلى الله عليه و اله وسلم أنه جاع في زمن قحط فأهدت له فاطمة رَغيفين و بضعه لحم أترته بها فرجع بها إليها فقال: «هَلْمِي يَا بَنِيَّةُ» و كَشَفَتْ عَنِ الطَّبِقِ فَإِذَا هُوَ مَمْلُوءٌ خُبْرًا و لَحْمًا فَبَهَتَتْ و عَلِمَتْ أَنَّهَا نَزَلَتْ مِنَ اللَّهِ فَقَالَ: «لَهَا أَنَّى لَكَ هَذَا؟» قَالَتْ: «هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ (إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ)» * فقال: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَكَ شَبِيهَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ» ثُمَّ جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيَّ بَنَ أَبِي طَالِبٍ و الْحَسَنَ و الْحُسَيْنَ و جَمِيعَ أَهْلِ بَيْتِهِ حَتَّى شَبِعُوا و بَقِيَ الطَّعَامُ كَمَا هُوَ و أَوْسَعَتْ فَاطِمَةُ عَلَيَّ جِيرَانَهَا.»

ترجمه: «زمخشري در تفسیر کشاف ضمن داستان حضرت زکریا و مریم می‌نویسد: در زمانی که قحطی رخ داده بود فاطمه سلام الله علیها پدرش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بر خویشتن مقدم داشت و دو گرده نان و یک تکه گوشت برای پیامبر فرستاد. پیامبر آن نان و گوشت را نزد فاطمه آورد و به وی فرمود: «ای دختر من، بیا این غذا را بگیر» وقتی حضرت فاطمه آن غذا را گرفت و روپوش را از روی آن برداشت، دید آن ظرف پر از نان و گوشت است. فاطمه مبهوت و متعجب شد آنگاه دریافت که آن غذا از طرف خدا عطا شده است. پیامبر به فاطمه فرمود: «این غذا را از کجا آورده‌ای؟» عرض کرد: «از طرف خداوند است که (خداوند هر کس را بخواهد بدون حساب به او رزق و روزی می‌دهد) رسول خدا فرمود: «حمد مختص آن خدایی است که تو را شبیه به بانوی بزرگ بنی اسرائیل یعنی حضرت مریم

داشته باشد نه جنبه خارجی. البته هر دو احتمالش می‌رود.

تلمیذ: اگر جنبه نوری باشد که همیشه هست.

استاد: نه‌خیر، کیفیت آن فرق می‌کند. عرض کردم که این به ظهور به شکل درآمدن است، به صورت واقعاً رطب شدن است. والا شخصی که نماز می‌خواند آن حقیقت به آن معنی و به آن صورت که برایش در نماز نمی‌آید!

تلمیذ: همان جنبه برزخی است؟

استاد: بله، همان جنبه برزخی است. این حتماً نیاز به کیفیت ظهور خاص دارد، در اینجا ظهور خاصی می‌خواهد. نمی‌خواهم بگویم که این قوی‌تر از آن حالات است نه، آن حالات برای خودش به‌جای خودش محفوظ است و این هم یکی از دسته و جهاتی که برای خودش محفوظ است. و ممکن هم هست که ما این را به‌عنوان يك امر خارج بگیریم.

يك وقت ما در همان زمان سابق بحث تفسیر یکی از آقایان در قم می‌رفتیم. ایشان این آیه راجع به حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام و سحره را مطرح می‌کردند که ﴿وَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ﴾ تعبیری که ایشان از این قضیه می‌آورند این بود که می‌خواستند بگویند: ﴿فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ﴾¹ تعبیر آیه این است که این اژدها و عصای موسی ﴿تَلْقَفُ﴾ «می‌بلعد» ﴿مَا يَأْفِكُونَ﴾ را. از ﴿مَا يَأْفِكُونَ﴾ استفاده ظهور خارجی را نمی‌کردند بلکه نفس الافک را استفاده می‌کردند؛ یعنی افک آنها را می‌بلعید، مگر آنها را می‌بلعید که همان جنبه شیطنت مسئله بود و جنبه روانی قضیه بود، نه جنبه خارجی که ﴿فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى﴾،² این عصای موسی حبال را نبلعیده بلکه مگر آنها را بلعیده است، یعنی این عصای موسی کاری انجام داده که دیگر مگر آنها خنثی شده است. یعنی ریسمان‌ها سر جایش بوده ولی این عصا با ظهور خودش و با بروز خودش دیگر حنای آنها را بی‌رنگ کرده است. ایشان می‌خواست این‌طور معنی بکند که منظور آیه این بوده است.

من به ایشان اعتراض کردم و گفتم که اگر این قسم بخواهد باشد، اولاً این مسئله با ظهور آیه منافات دارد، آیه ظهورش در همین اکل ظاهر است! چطور اینکه اژدها شدن خود این عصا يك مسئله تخیلی نبوده بلکه يك مسئله ظاهری بوده، و با اژدها شدن این مگر از بین نمی‌رود. این اژدها باید کاری انجام بدهد. حالا آن قوی‌تر است و اقوی است و در آن مرحله است، ظهور آیه این است که اینها را خورده و بلعیده است. مطلب دیگر اینکه ما در روایات از موسی بن جعفر یا علی بن موسی الرضا علیهم‌السلام در آنجا راجع به قضیه شیر و دریدن او داریم که وقتی که آن شخص را خورد، مأمون یا هارون - چون مربوط به هر دو امام داریم - از حضرت سؤال می‌کند که این را برگردانید. حضرت می‌فرماید: «اگر آنچه عصای موسی خورد برگرداند من هم این را برمی‌گردانم.»³ درحالی‌که مسئله حضرت موسی بن جعفر یا امام رضا علیهما‌السلام يك مسئله تخیلی نبوده بلکه قضیه واقعی بوده است که تصویر در پرده تبدیل به يك حیوان مفترس شده است. و این دلیل بر این است که منظور آیه هم در اینجا همین بوده است. [آن شخص گفت:] این اکل، اکل ظاهری نمی‌تواند باشد و من می‌خواهم این را

قرار داده، سپس پیغمبر علی بن ابی‌طالب، حسن، حسین و جمیع اهل‌بیت خود را جمع کرد. همه به قدری از آن غذا خوردند که سیر شدند ولی غذا همچنان باقی مانده بود. فاطمه آن غذا را بین همسایگانش تقسیم کرد.» (محقق)

*. سوره آل عمران (3) آیه 37.

1. سوره اعراف (7) آیه 120.

ترجمه: «و جادوگران سجده‌کنان خاکسار شدند.» (محقق)

2. سوره اعراف (7) آیه 117.

ترجمه: «به موسی وحی کردیم که عصای خویش بیفکن، و همانند چیزهایی را که ساخته بودند ببلعید.» (محقق)

3. سوره طه (20) آیه 66.

ترجمه: «پس ناگهان ریسمان‌ها و چوب‌دستی‌های آنها بر اثر سحرشان در خیال او چنین می‌نمود که بسرعت راه می‌روند.» (محقق)

بگویم که اگر بخواهیم از این آیه این معنی را اراده کنیم معنی، معنای لطیفی خواهد داشت. من در جواب گفتم که وقتی قرار بر این است که آیه معنای دیگری داشته باشد اصلاً برای چه می‌خواهید معنای دیگری بکنید؟! چون وقتی انسان يك احتمالی را مطرح می‌کند که برای این احتمال، شبهه تحقق خارجی داشته باشد و احتمال تحقق خارجی را بدهد اما وقتی که با توجه به این روایات، فقط يك طرف برای آیه و يك وجهه برای تفسیر آیه می‌ماند خب شما احتمال دیگر را برای چه معنی می‌کنید؟! آیه اصلاً احتمال نمی‌دهد که شما بخواهید معنی بکنید و تفسیر بکنید یا نکنید! لذا اصلاً از اول این معنی غلط است؛ از اول غلط است که شما بگویید که ممکن است آیه این معنی را داشته باشد در حالی که قطعاً می‌دانید این معنی را ندارد. مثل اینکه بگویید: قضیه روز عاشورا اصلاً احتمال دارد که همه اینها در عالم مثال اتفاق افتاده باشد و اصلاً وجود خارجی ندارد، بالأخره احتمال دادیم! خب چه احتمال دارد؟! خب بیایید تاریخ را نگاه کنید، احتمال چیست؟! می‌گوید: نه، این قضیه احتمال دارد و ممکن است صورتی داشته باشد! خب با احتمالش هست که آدم نمی‌تواند بیاید و آیه‌های قرآن را معنی کند! پس این اصلاً غلط است! این نحوه تفسیر اصلاً صحیح نیست و این بیشتر ایجاد شك و شبهه کردن است! والا انسان خیلی توجیهاتی را می‌تواند برای هر آیه‌ای داشته باشد، من باب‌مثال آیات بهشتی را حمل بر يك معنای تخیلی و معانی ذهنی بکند، حمل بر صورتی بکند، بگوید: احتمال دارد! این صحیح نیست!

ولی در اینجا (كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ) این احتمال هست. منظورم این است که احتمال دارد این قضیه، قضیه برزخی بوده باشد ولی در بعضی از آن موارد ما می‌بینیم که می‌بایست این قضیه خارجی باشد. من باب‌مثال آن سببی که جبرئیل برای پیغمبر آورد و گفت: «نصف سبب را بخور و نصفش را به خدیجه بده!»¹ این احتمال خارجی بودنش خیلی زیاد است که حالا نصفش کرده و نصفش را خودش خورده و نصفش را هم به او داده است.

تلمیذ: در مورد حضرت زهرا همان قضیه غذایی که آماده شد در آنجا خود رسول خدا باز به همان قضیه حضرت مریم اشاره کردند. حمد خدا را کردند که دختر من هم مثل حضرت مریم غذا برایش آوردند و این باز شاهد بر آن است که رزق، رزق مادی بود.

استاد: از کجا معلوم است؟ اصلاً ما در همین مورد صحبت می‌کنیم یعنی در مورد حضرت زهرا سلام الله علیها از کجا معلوم است که مادی بوده است؟!

تلمیذ: خب ظرف غذا بوده و بخار از آنجا متصاعد می‌شده است.

استاد: شما بخارش را هم دیدید؟!

تلمیذ: در روایت وارد شده است.

استاد: نه، بوی عطر و طعمش پیچیده بوده و وقتی امیرالمومنین علیه‌السلام وارد شدند فرمودند که یا زهرا ما که غذا نداشتیم این چه چیزی هست؟! فرمودند: «دعا کردم و این آمد.»

تلمیذ: آیا اینجا صور پیش آمد.

استاد: بله، نه‌اینکه صورت بلکه يك حقیقت غیر مادی آمد.

تلمیذ: اینکه داریم قدر و دیگی بود و آتش قلیان داشت.

استاد: قدر نداریم. اگر باشد آن يك مطلبی است! ولی اینکه من الآن خدمتان می‌گویم: يك طبقی که در آن رطب و خرما و... بود. چون اینها که همه‌اش چیزی در خانه‌شان نبوده و مدام می‌بایست

¹ علل الشرائع، ج 1، ص 183، با قدری اختلاف:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "إِنَّ جِبْرِيْلَ أَنْتَانِي بِتَفَاحَةٍ مِنْ تَفَاحِ الْجَنَّةِ فَأَكَلْتُهَا فَتَحَوَّلَتْ مَاءً فِي صُلْبِي ثُمَّ وَاقَعَتْ خَدِيجَةَ فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ فَأَنَا أَشْمٌ مِنْهَا رَائِحَةُ الْجَنَّةِ"»

ترجمه: «رسول خدا فرمود: جبرئیل سببی از سبب‌های بهشت برای من آورد و من آن را خوردم، و از آن سبب نطفه‌ای در صلب من پدیدار گشت، و هنگامی که با خدیجه همبستر شدم وی به فاطمه حامله گردید، پس فاطمه بوی بهشت می‌دهد و من هر گاه او را می‌بویم بوی بهشت به مشام می‌رسد.» (محقق)

بیاید!!

تلمیذ: اینجا يك سؤال در این مبحث هست. بالاخره الآن هم غذا و شرب و اكل برای بدن ما يتحلل است، در عالم صورت که بدن ما يتحلل نداریم، انسان چه نیازی به اكل و شرب مثل سیب و گلابی و طیور و... دارد؟! در مورد قضیه حضرت رسول خدا هست که وقتی به بهشت وارد شدن مثلاً سیبی از درخت بهشت خوردن و بعد فرمودند که این در صلب من مبدل به نطفه شد که حضرت زهرا است و هر وقت مشتاق بهشت می‌شوم او را می‌بویم، این سیب آنجا چه‌کار به عالم ماده دارد؟! البته سؤال من دوجنبه دارد: یکی اینکه چطوری عالم صورت به عالم ماده به‌صورت نطفه درمی‌آید؟ یکی اینکه چه نیازی در عالم صورت به این اكل و شرب است که بدن ما يتحلل است چون در عالم صورت نیازی به اینها ندارد.

استاد: آن که جنبه برزخی دارد دیگر آن خصوصیات عالم ماده را ندارد. همان‌طوری که نفس خوردن در اینجا تبدیل به مواد و پروتئین‌ها و ویتامین‌ها و مواد اسیدیات و... می‌شود و اینها برای بقاء بدن لازم است، آن صور برزخی تبدیل به خون نمی‌شود تا اینکه بدن من بقاء داشته باشد بلکه آن تبدیل به يك نوع حیات معنوی و يك نوع رزق می‌شود که آن التذاذ مختص با کیفیت خودش است. پس اصلاً از این مقوله کون و فساد و بدن ما يتحلل و... به‌طور کلی خارج است.

تلمیذ: سیب می‌آید تبدیل به نطفه می‌شود.

استاد: بله، این مسئله باید يك جنبه مادی داشته باشد که آن جنبه مادی تبدیل به نطفه شود. یعنی حکایت از این می‌کند که این يك صورت خارجی داشته است. یعنی همان حقیقت سیب بهشتی بدون دخل و تصرف در عالم ماده، تبدیل به خون شده و سلسله مراتب برای تغییر و تغیر را طی کرده و تبدیل به نطفه شده است. از این نقطه نظر اشکالی ندارد.

تلمیذ: ...؟

استاد: نه. در این مسئله یکی دو جریان و انتقال دارد انجام می‌شود: یکی جریان نوری و یکی هم جریان مادی، والا اگر در اینجا نطفه در میان نباشد آن نور از کجا بلند بشود و از صلبی به صلب بعدی منتقل شود؟! باید يك زمینه خارجی باشد تا آن نور از پدر به پسر منتقل بشود؛ همین‌طور که فوت نمی‌کند، بالاخره يك چیزهایی می‌خواهد.

تلمیذ: حضرت جبرئیل فوت کرد دیگر.

استاد: آن هم حالا معلوم نیست، بروید و پیدایش کنید و ببینید که چه‌کار کرد.

تلمیذ: در روایت پدر و مادر به حضرت عیسی هم اطلاق ملك شده است و نوشته که انسان خلقتش با ملك فرق می‌کند، ماهیت دیگر دارد. من خودم در روایت دیدم به عیسی اطلاق ملك شده که او فرشته‌ای است.

استاد: نه، در اینجا به‌معنای همان جهت اشتراکش است. چون حضرت عیسی از نقطه‌نظر خلقت با بقیه فرق می‌کرد و این خصوصیات روحی ایشان اصلاً يك خصوصیتی بوده که با جنبه مادی يك قدری فرق می‌کرده است. ایشان اصلاً ميل به نکاح و ازدواج و... نداشته و این به این معنی است که آن جنبه حیوانی در ایشان خیلی ضعیف بوده و به عبارت دیگر می‌توانیم بگوئیم که فقط از جنبه حیوانی يك حرکت را مثل بقیه افراد داشته اما نسبت به حالاتش، عدم میلش به دنیا، عدم میلش به ازدواج، اصلاً حضرت عیسی اگر می‌خواست هم نمی‌توانسته ازدواج کند. یعنی کیفیت و شاکله وجودی او با ازدواج منافی بوده است. روایات در این مسئله به این مطلب برمی‌گردد. لذا به عیسی روح الله می‌گویند. یعنی جنبه روحی بر جنبه مادی غلبه دارد.¹ البته این در جهت کمال [تأثیر] نمی‌کند. پیغمبر ما خیلی کمالشان

¹ من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 558:

«قال الصادق علیه السلام: قبل لعیسی بن مریم علیه السلام: "ما لك لا تتزوج؟" فقال: "و ما أصنع بالتزویج؟" قالوا: "یولد لك" قال: "و ما أصنع بالأولاد إن عاشوا ففتنوا و إن ماتوا أحرنوا"»

بیشتر است چون مقام جامعیت داشتند و هرچه جامعیت بیشتر باشد او حیازت جمیع شرایط وجود را بیشتر می‌کند.

تلمیذ: اینکه حضرت آقا فرمودند: «ملائکه نام مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیهما - را در آسمان‌ها بدون وضو نمی‌برند» معنایش چیست؟! وضو چیست؟! مگر آنجا حدث هست؟! استاد: در مقام استعاره و کنایات و... است. یعنی ایشان می‌خواهند بگویند: حتی ملائکه‌ای که باید نام ایشان را ببرند آنها هم با حال توجه می‌برند. یعنی مسئله این‌طور نیست که يك حرفی باشد و يك چیزی باشد. یعنی از نام بردن اسم ایشان آنها متبرک می‌شوند که ایشان آن حال را به‌صورت طهارت تعبیر کردند. این مقام استعارات است که می‌گویند: فلانی اسم فلانی را بی‌وضو نمی‌برد، نه اینکه نبرد، می‌برد ولی می‌خواهد استعاره بیاورد، یعنی خیلی برایش محترم و عزیز است.

تلمیذ: یعنی ملائکه با توجه به حضرت حق يك حالتی پیدا می‌کنند و بعد نامش را می‌برند. استاد: استعاره است! اتفاقاً من این را در نوشته و جزوه مختصری که مهرروزان است نوشته‌ام. خیال می‌کردم که همه روحانیون و همه علما از يك قدس و تقوای ویژه‌ای بهره دارند و همه را به چشم تقدیس و تمجید نگاه می‌کردند، اما وقتی که به قم رفتم مشاهده کردم که بعضی‌ها مثل مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - ملائکه بی‌وضو اسم آنها را نمی‌برند و بعضی‌ها به‌اندازه‌ای در مرحله حیوانیت و مراتب پست و در منجلاب شهوات و حیوانیت گرفتارند که اصلاً انسان شرم می‌کند خود را به آنها منتسب کند!

تلمیذ: ... ؟

استاد: بله، من همین را عرض کردم دیگر. این که در بهشت می‌بیند همین مسئله‌ای است که برای شخص در دنیا بوده ولی نظرش نسبت به او فرق داشته است و نظر استقلالی و مادی داشته ولی در بهشت می‌بیند که حقیقت یکی و نظر تفاوت پیدا می‌کند.

تلمیذ: فرمودید که وزن هست. فرمودید که در کل عالم خودش هست، خب عالم خودش کجاست؟ استاد: نه، خود این وزن مادی [نیست]. الآن شما در این برهه از وجود 50 کیلو هستید. همین 50 کیلو وزن وجود دارد، يك ساعت دیگر هم 50 کیلو، در ساعت بعد هم 50 کیلو وجود دارد. تمام این وزن به‌عنوان يك کم متصل است. دیگر نمی‌توانید بگویید: این کم متصل از ظرف وجود مادی کجاست.

تلمیذ: ماده که شد مکان دارد.

استاد: همین مکان چیست؟ مکان نفس وجود ماده است. ما مکان نداریم، ما زمان نداریم. مکان عبارت از نفس وجود ما است، منتها به‌حسب اعتبار شما وقتی ماده‌ای را از دیگری می‌دانید، آن را ظرف و این را مظروف قرار می‌دهید. حالا اگر این دوباره با توجه به یکی دیگر لحاظ بشود باز این ظرف می‌شود. من‌باب‌مثال الآن این اتاق مکان این فرش است، این فرش می‌شود مظروف و اتاق

؛ بحار الأنوار، ج 14، ص 238:

«قال أمير المؤمنين عليه السلام في بعض خطبه: وإن شئت قلت في عيسى بن مريم عليه السلام فلقد كان يتوسد الحجر و يلبس الخشن و كان إدامه الجوع و سراجة بالليل القمر و ظلاله في الشتاء مشارق الأرض و مغاربها و فاكهته و ريحانه ما تثبت الأرض للبهائم و لم تكن له زوجة تفتنه و لا ولد يحزنه و لا مال يلفتنه و لا طمع يذله دابته رجلاه و خادمه يداه.»

؛ النور المبين في قصص الأنبياء و المرسلين، ص 418:

«و روى أن عيسى عليه السلام اشتد عليه المطر و الرعد يوماً فجعل يطلب شيئاً يلجأ إليه فرفعت له خيمة من بعيد فاتاها فإذا فيها امرأة فحاد عنها فإذا هو بكهف في جبل فاتاه فإذا فيه أسد فوضع يده عليه و قال: «إلهي لكل شيء مأوى و لم تجعل لي مأوى»، فأوحى الله تعالى إليه مأواك في مستقر رحمتي و عزتي لأزوجك يوم القيامة مائة حورية خلقتها بيدي و لأطعم في عرسك أربعة آلاف عام يوم منها كعمر الدنيا و لأمرن منادياً ينادي أين الزهاد في الدنيا احضروا عرس الزاهد عيسى بن مريم.»

می‌شود ظرف. حالا اگر این سینی را روی این فرش بگذارید فرش می‌شود مظروف و سینی می‌شود ظرف. بعد پارچ آب را در این سینی می‌گذارید، این سینی می‌شود ظرف و این پارچ می‌شود مظروف. بعد آب داخل این پارچ می‌ریزید، آب می‌شود ظرف و این پارچ می‌شود مظروف. و بعد درون آب یخ می‌ریزید و... پس مکان عبارت از يك امر انتزاعی يك امر خارجی نیست. آنچه در خارج هست عبارت از نفس المظروف است، ما در خارج از انتساب او به مظروف دیگر انتزاع مکان می‌کنیم. چه‌طور اینکه از نفس آن تحقق امر مادی خارجی با آن کیفیت سکونش بر خودش انتزاع زمان می‌کنیم. یعنی اصلاً فرض می‌کنیم که ما در این عالم نیستیم، در عالم ماه و ستاره و اینها نیستیم، ما را به يك جایی پرت کردند که نه خورشیدی هست و نه ماهی هست و نه روز است، هیچ نیست، ظلمات محض است، به نفس وجود خودمان که آن عالم احساس می‌کنیم، از نفس وجود و حضور خودمان انتزاع زمان می‌کنیم. از نفس وجود خود در موقعیت خودمان انتزاع مکان می‌کنیم. بالأخره ما دور و برمان چیزی هست یا نیست؟ آیا هیچ دور و برمان نیست؟! حالا شما بگویید: هوا هست، بگویید: غیر هوا هست، بالأخره این ماده هر جا برود، نفس ماده با خودش مکان را همیشه می‌برد. اینکه ماده هر جا برود، در يك مکان ماده می‌رود، در يك زمان می‌رود. هر جا ماده رفت با خودش زمان و مکان را می‌برد و می‌گوید: من بدون زمان و مکان جایی نمی‌روم. این می‌شود انتزاع زمان و مکان. اینکه يك هم‌چنین امری در عالم وجود [ناسوت] کجاست، دیگر «کجاست» معنی ندارد!

تلمیذ: ولی در آن صحبت تشکیک که فرمودید: در خواب نمی‌بینید که يك مرتبه یک چیز سنگین را بلند کردید.

استاد: آن ثقل مربوط به خود صورت است. آن ثقل با این ثقل تفاوت دارد. این ثقل در اینجا به این صورت می‌آید.

تلمیذ: پس صورت هم ثقل دارد ولی متناسب با خودش.

استاد: بله، عرض کردم که آن ثقلی که مربوط به آنجاست در اینجا نیست. لذا شما مثلاً وقتی که در عالم خواب يك چیزی را بلند می‌کنید، شصت کیلو یا هفتاد کیلو را برمی‌دارید، اگر شما را در آن موقع از رختخوابتان درآورند چند کیلو هستید؟ صد و بیست کیلو که خودتان هستید، شصت کیلو هم آن شیء است، می‌شود صد و هشتاد کیلو، در صورتی که يك مثقال هم اضافه نمی‌شود.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد